

اشغال چیست و اشغالگران کیانند؟

نوشته: س. آزاد

اکتبر 2004

مروری بر یک توجیه عامیانه

وقایع 11 سپتامبر در امریکا و فروپاشی برج های مرکز تجارت جهانی که در حد خود، سمبول قدرت و عظمت الیگارشی مالی در آنکشور بود، زمینه ساز تهاجم نظامی 7 اکتوبر به افغانستان گردیده که سرانجام به اشغال کشور بدست اشغالگران امریکایی و متحدین امپریالیست شان منتهی گشت.

اینک سه سالی از این مسئله میگذرد که طی آن، قوای متحده امپریالیستی به زعامت اضلاع متحده امریکا، بطور مستقیم بر تمامی شئون و مقدرات کشور سیطره دارند، به نحویکه انجام هیچ کار و هیچ امر مهمی نمی تواند خارج از اراده امپریالیست های امریکایی و بدور از حیطة سلطه و اقتدار شان مبنای عملی یابد. امپریالیست های امریکایی تهاجم شان به افغانستان را، چنانچه بخاطر داریم، با ضرورت پیشبرد مبارزه "ضد تروریستی" توجیه نموده که برای مبادرت بدان هم، تأییدیه سازمان ملل را بمثابه يك مجوز "شرعی" بدست آوردند!

چهارچوب گویا حقوقی این جواز صادر توسط همین موسسه امر به معروف و نهی از منکر نیز، بلافاصله توسط امریکایی ها زیر پا گذارده شد،

طوریکه **مسئله تهاجم** برای سرکوب تروریست های اسلامی مغضوب علیه، یا همان دردانگان دیروزی پرورش یافته در دامن سیاست ها و نهاد های تروریستی خود امریکایی ها، در عمل تا **مسئله اشغال** يك کشور مستقل امتداد یافت!

اگر تجاوز بر حریم يك کشور مستقل با ضرورت مبارزه "ضد تروریستی" توجیه گردید! اشغال آنهم اینک، با ضرورت بازسازی و دموکراتیزه نمودن حیات اجتماعی توجیه میگردد!

اینکه علت و انگیزه اصلی تهاجم به افغانستان چه، و اشغال کشور هم به کدام اهداف و برنامه های غارتگرانه و هژمونی طلبانه امپریالیستی باید خدمت نماید، مسئله ایست بدور از حیطة اهتمام ما در این نوشته، زیرا در این باره بقدر کفایت گفته و نگاشته شده است. سعی اصلی در این مختصر، چنانچه از عنوان آن پیداست، به بررسی خود مقوله **اشغال** و توجیحات پیرامون آن خلاصه میشود، زیرا امپریالیست ها نه از تجاوز و اشغال، بلکه

از آزادسازی و بازسازی افغانستان صحبت نموده و برای مشروع جلوه دادن سیاست های تجاوزکارانه شان، چنانچه تذکار یافت، سازمان ملل را هم مثل همیشه بیازی میگیرند!

آنها از سازمان ملل، نه تنها در امر تهاجم به افغانستان، بلکه همچنان در پیشبرد اهداف و سیاست های عملی شان یعنی اشغال کشور که زیر نام تأمین امنیت، استقرار دموکراسی و بازسازی ادامه دارد، بعنوان یک پوشش استفاده نموده و می نمایند؛ آنها با زیر زدن این مسئله و برای مستور نگهداشتن واقعیت مستعمره ای کشور، همچنان با ذرایع گوناگون بیهوده سعی در مستقل جلوه دادن دولت دست نشانده شان مینمایند!!!

با همین پشتگرمی میباید که دولت کابل هم، خرام های تهوع آور مستقل، ملی و دموکراتیک مینماید!!!

بالآخره در همسویی با همین سیاست ها و تلاش های امپریالیستی و ارتجاعی است که طیف ها و عناصری از قشر روشنفکران که زمانی در ردای چپ آزادیخواه تظاهر می نمودند، اینک با گزینش توجیحات سیاسی - ایدئولوژیک امپریالیست ها، مسئله اشغال را نفی و تخطئه نموده، و بدینسان در خدمت آنها عمل مینمایند!

در این میان هستند عده دیگری از روشنفکرانی که با وصف آگاهی کامل به اهداف و برنامه های امپریالیستی در افغانستان و در منطقه، و شناخت از ماهیت دولت دست نشانده کابل، اما در یک موضع میانی قرار گرفته و در نتیجه بگونه کبک، سر خویش را به برف فرو میبرند!

چین و بزدلی، توهم و دودلی و اپورتونیسم آنها، عواملیست که ایشان را به انفعال کشانیده و بنابراین سیر وقایع و گرایش عملی اوضاع را فقط از دور نظاره مینمایند تا در صورت تثبیت اوضاع، اینان هم از مراحم و الطاف اشغالگران امپریالیست و ارتجاع خادم شان بی نصیب نمانند؛ اینان اگر حرفی برای گفتن داشته باشند، خویشان را به توجیحات "حقوقی" و جوسازی ها توسط امپریالیست ها، محدود میسازند که گویا تجاوز به افغانستان و اشغال کشور، بنا به تأیید سازمان ملل و شورای امنیت آن صورت گرفته است! معنای این گفته چه خواهند چه نخواهند، بازهم همان مشروع شناختن تهاجم امپریالیستی و اشغال کشور میباشد، یعنی این عده، برخلاف امپریالیست ها، مرتجعین خادم، و پادوان رنگارنگ شان، به وضعیت عینی مستعمره ای کشور باور داشته، اما آنها با پیش کشیدن رأی سازمان ملل، مشروع و موجه قلمداد مینمایند! در واقع همین نکته است که نوشته کنونی به بررسی آن اختصاص می یابد.

باری، برای بطلان تبلیغات عوامفریب امپریالیست ها، مرتجعین دست نشانده و پادوان رنگارنگ شان، و برای نشان دادن توجیحات بی پایه "حقوقی" عناصر متزلزل، لازم میافتد تا ابتدا بر خود مقوله اشغال اندکی مکث نموده، و سپس جلوه ها و تبارزات گوناگون آن، و بلاخره "شرعیت" آنها با اتکا به رأی و تأیید سازمان ملل، در مثال مشخص افغانستان به کنکاش بگیریم.

اشغال چیست؟

مقوله اشغال در اصطلاح سياسي، بمعنای تسخير یا تصرف نظامی يك شهر، يك کشور و یا نواحی ای از يك کشور توسط نیرو های مسلح يك قدرت مهاجم بیگانه میباشد. همینکه چنین امری بوقوع بپیوندد، اراضی یا کشور متصرفه را اراضی یا کشور اشغالی، و نیروهای مهاجم بیگانه یا تصرف کننده را، قوای اشغالگر می خوانند. همین مفهوم از اشغال، در فرهنگ عمید که اینک در جلو دست من قرار دارد، با عبارت زیر قید شده است:

اشغال یعنی "پیاده کردن نیروی نظامی در شهر یا اراضی کشور دیگر بقصد تصرف دائم یا موقت"

البته برای تعریف و تلقی از مقوله اشغال، چه در کتب لغت، چه در عرف و موازین مرسوم سياسي، و چه در علم نظام و پراتیک آن، کاملاً اتفاق نظر وجود دارد. اما اینکه علل و انگیزه های اشغال چه بوده و قوای اشغالگر واقعاً کدام هدف یا اهدافی را در سرزمین اشغالی دنبال مینمایند؛ و اینکه آیا اشغال یا تصرف کشور یا اراضی بیگانه، دارای يك طبیعت موقتی میباشد یا دائمی؛ و به همین سان اینکه آیا اشغال اراضی یا يك کشور و آنهم تحت چه شرایطی، اصولاً امری مشروع و قابل تأیید میباشد یا خیر، بازهم ناقص تعریف ارائه شده بالا از مقوله اشغال نمی تواند باشد.

اصطلاح اشغال، با مفاهیم استقلال و آزادی که مترادف همدیگر میباشند، کاملاً مغایرت داشته و در تضاد قرار دارد. يك کشور اشغالی، کشور نیست که استقلال و آزادی آن بطور مستقیم بر زمینه يك تهاجم نظامی بدست قوای اشغالگر بیگانه سلب گردیده است. پس کشور اشغال شده، فاقد استقلال و آزادی میباشد؛ در حالیکه مستقل و آزاد به آن کشوری میگویند که در محدوده جغرافیای سياسي خود، بدون اتکا به يك عنصر خارجی، از اراده کامل و قابلیت عمل برای ممارست حق تمامیت ارضی و صیانت حاکمیت ملی، برخوردار باشد. اشغال و اشغالگری هم همانند مسئله استقلال و آزادی، نه يك مفهوم انتزاعی و يك مقوله حقوقی و اخلاقی، بلکه يك مفهوم عینی سياسي و يك حرکت عملی میباشد که ریشه در مناسبات مادی، یعنی در نفس انگیزه ها، طرح ها و سیاست های تجاوزکارانه اشغالگر دارد.

بر پایه تبیین اخلاقی و تعریفات مندرج در کتب حقوق و دیگر نرم های حقوق بین الدول، همه کشور های شناخته شده امروزی که عمدتاً در سازمان ملل هم عضویت دارند - البته عضویت یا عدم عضویت در سازمان ملل، نمیتواند بخودی خود، معیار استقلالیت باشد - کشور های صاحب استقلال میباشند که در داخل جغرافیای سياسي و مرز های ترسیم یافته و شناخته شده شان، از موهبت آزادی بهره مند میباشند. ولی پیداست که این تعریف، يك تبیین و توجیه حقوقی در لابلای کتب درسی و کنوانسیون های حقوقی بین المللی میباشد که با مناسبات عینی جهان مادی نمی تواند پیوندي داشته باشد. بطور مثال با فروپاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم بویژه پس از جنگ دوم جهانی، از نظر حقوقی، مستعمرات قدیم، بعنوان کشور های مستقل و آزاد بمنصه ظهور رسیدند که هر کدام در قلمرو مشخص جغرافیایی با حدود و مرز های ترسیم شده سياسي، حاکمیت

خوبش را برپا نمودند و به عضویت سازمان ملل هم نایل آمدند؛ در حالیکه از دیدگاه سیاست عملی بطور مثال اقتصادی، فرهنگی ... سلطه و سیادت استعمارگران، کماکان بطور غیر مستقیم، آزادی و استقلال این کشورها را به زیر سوال می برد.

استقلال در مفهوم عملی سیاسی، زمانی تحقق می یابد که دولت صاحب استقلال، بدون حضور نظامی و حمایت قوای بیگانه، در قلمرو سیطره و حاکمیت خود، عملاً قادر به حفظ و بقای خود بوده و بدون حمایت اقتصادی و مالی بیگانه، بتواند امور محوله خود را به پیش رانده و امرار حیات نماید. هرنوع اتکا به عنصری بیگانه در حفظ و صیانت یک حاکمیت سیاسی بر سراققتدار در یک کشور، ناقض مفهوم استقلالیت و بنابراین مغایر اراده و قابلیت عمل برای ممارست حق تمامیت ارضی و حاکمیت ملی می باشد.

پس اگر استقلال یک کشور در جهان متمدن کنونی، اساساً با مفهوم عینی تمامیت ارضی و حاکمیت ملی تبیین می گردد، نفی همین مفاهیم، نفی استقلالیت را تداعی مینماید؛ چنانچه این نفی، بر زمینه تهاجم یک نیروی قهار نظامی از خارج بعمل آید، نتیجه حاصله، همانا اشغال کشور مزبور می باشد. اینست که بتأسی از این تعریف و در عمل، سیمای واقعی افغانستان در موقعیت کنونی، بمنابه یک کشور اشغال شده، عینیت مادی می یابد. توجیه یا مشروع جلوه دادن این اشغال توسط نیروی اشغالگر یا دولت دست نشانده و یا هر کس دیگری، و یا امر و نهی سازمان ملل و هر منبعی که باشد، نمی تواند هیچ تغییری در این واقعیت عینی ایجاد نماید.

برعکس، اگر قرار باشد که ملاک قضاوت در اینخصوص را توجیحات "حقوقی" و سیاسی - ایدئولوژیک اشغالگران و ارتجاع خادم شان قبول نماییم، باید بگوییم که در آنصورت، نمیتوان هرگز از پدیده ای بنام اشغال، استعمار، زورگویی و غصب استقلال و آزادی ملل هم، حرفی به زبان آورد، زیرا همه کشور گشایان و استعمارگران در طول تاریخ، همیشه برای غارت سر زمین های بیگانه، به بهانه هایی متوسل گردیده و توجیحات حاضر و آماده شان را هم داشته اند. استعمارگران اروپایی تجاوز به ملل آسیایی، آفریقایی و امریکایی لاتین و اشغال سر زمین های این ملل و الحاق آنها عمدتاً با یک منطق همیشگی توجیه می نمودند: **اهلی**

ساختن و متمدن نمودن ملل وحشی!

امپریالیست ها برای اشتعال دو جنگ جهانی و اشغال سرزمین های غیر و بسیار تجاوزات و اشغالگری های دیگر، همواره توجیحات خود شان را داشتند؛ سوسیال امپریالیسم شوروی، با توجیحات خودش افغانستان را اشغال و ب خاک و خون کشانید؛ باند های خلق و پرچم هم در آنزمان، بگونه کرزی و شرکایش، اشغال کشور را توجیه می نمودند. امریکایی ها و متحدین امپریالیست شان اینک برای تجاوز به افغانستان و عراق و اشغال دو کشور توجیحات خود پسند خود شانرا دارند! ...

نماد ها و نمودها

بهانه ها، انگیزه ها و توجیحات برای اشغال سرزمین های غیر که اهداف و نیت واقعی اشغالگران را پوشیده نگهدارند، می توانند بی شمار باشند، اما پدیده اشغال در بستر زمان، به صورت و جلوه هایی چند ظاهر گردیده است که برجسته ترین شان عبارتند از :

اشغال بعلت يك منازعه واقعي یا جعلی که با مداخله و تهاجم نظامی و اعمال اراده قدرت اشغالگر عملی میگردد. اشغال در مفهوم کلاسیک استعماری که بمقصد غارت ثروت ها و بهره مندی از موقعیت استراتژیک سر زمین های غیر بوقوع می پیوندد؛ این شکل اشغال، با گسیل قوای نظامی و اعمال قدرت مستقیم به عنف، بر کشور مستعمره تحقق می یابد. مثال روشن و عملی این اشغال در شرایط کنونی، کشور عراق میباشد.

اشغال در مفهوم کلاسیک و نواستعماری با دستاویز قراردادن درخواست يك حاکمیت متزلزل و بی پایه ضد مردمی برای حفظ و بقا؛ سلطه سیاسی اشغالگر و اهداف استعماری در اینجا، ظاهراً بشکل غیر مستقیم، از طریق حاکمیت دست نشانده بومی عملی میگردد. نمونه های این نوع اشغال، اگر توجه خویش را تنها به افغانستان معطوف نماییم، در گستره تاریخ بویژه در وجود شاه شجاع انگلیسی در قرن نهم، شاه شجاع روسی - بربک کارمل - در قرن بیستم و شاه شجاع امریکایی - همین حامد کرزی - در شرایط فعلی تجسم می یابند.

اشغال در مفهوم نواستعماری و کلاسیک با پیشکش نمودن مبارزه "ضد تروریستی"، تأمین امنیت، صیانت حقوق بشر و استقرار دموکراسی؛ موقعیت کنونی افغانستان و رویداد های آن، بیان گویای همین نوع اشغال میباشد.

تهاجم نظامی و اشغال کشور با سرازیر شدن قشون نظامی امپریالیست ها و جابجا شدن شان در سراسر کشور، اشغال به شیوه استعمار کهن را به نمایش میگذارد؛ با این وجود اما، این اشغال، يك اشغال در مفهوم کلاسیک استعماری که نمونه تیپیک آنرا در عراق ملاحظه نمودیم، نمی باشد. اشغال افغانستان هردو شکل کلاسیک و نو را در خود ادغام نموده است، بدین معنا که اشغالگران امپریالیست، هرچند از نظر نظامی بر زمین و فضای کشور، و بر تمامی ابعاد حیات از اقتصاد تا سیاست، امور مالی، امنیتی و ... تسلط و نظارت مستقیم دارند، اما امور سیاسی و اجتماعی آنرا ظاهراً نه از طریق اداره ای که در رأس آن يك حاکم نظامی یا غیر نظامی امریکایی قرار داشته باشد، چنانچه در مثال عراق ملاحظه نمودیم، بلکه با رویکار آوردن يك دولت دست نشانده بومی - دولت کرزی و شرکاء - اداره مینمایند؛ هرچند در مواردی مهم، حرف آخر را خلیل زاد سفیر امریکا در کابل می زند. وی امروزه در حیات سیاسی افغانستان، همان نقشی را ایفا می نماید که مکثان انگلیسی در شرایط افغانستان قرن 19 . تفاوت میان شاه شجاع انگلیسی و شاه شجاع امریکایی - کرزی - فقط در نحوه اعمال سلطه امپریالیستی و شعار های مزورانه آن میباشد - بس؛ یعنی این اشغال، امروزه با شعار های متناسب با مقتضیات زمان مثل مبارزه "ضد تروریستی" صیانت حقوق بشر، استقرار دموکراسی و بازسازی عملی میگردد.

از آغاز تهاجم نظامي امريكا و متحدین امپرياليستش به افغانستان در 7 اکتوبر 2001 تا ايندم، کشور در تحت سلطه نظامي قواي متحده امپرياليستي به زعامت امريكا قرار دارد. قشون نظامي اشغالگر، هرچند اداره اش به تناوب، به کشور هاي مختلف شرکت کننده در يك ائتلاف امپرياليستي و به يك بلوك امپرياليستي مثل ناتو تعلق ميگيرد، ولي اين قشون در تمامي حالات، خارج از حيطه اراده و حاکميت بومي و مافوق قوانين داخلي آن، عمل مينمايند؛ يعني هيچ نوع الزامي که نيروهاي اشغالگر را، چه در طرح سياست ها، برنامه ها و چه در اجراي عملي آن، به رعايت اصول و قوانين کشور متقاعد سازد، وجود ندارد، زيرا در اينجا اراده اشغالگر به تمام معني، سلطه و حاکميت بلامنازع دارد. در اين ميان، نيروهاي نظامي امريكايي، يك موقعيت استثنايي منحصر بفرد مي يابند. از يكسو ارتش اشغالگر امريكا، هرچند رهبري قواي ائتلاف امپرياليستي را عملا و بطور اعلام نشده اي بدست دارد، اما از سوي ديگر، اين ارتش بطور مستقل، در کنار قواي ائتلاف و مافوق آن عمل مينمايد. تعيين اهداف و پيشبرد سياست ها و عمليات نظامي اين ارتش در زمين و در فضا و در همه شرايط، مختص به اداره امريكايي ميباشد؛ همچنوع بازرسي و حسابدهي براي عملکرد هاي نظاميان امريكايي در افغانستان وجود ندارد. ارتش امريكا در افغانستان زندان هاي خاص خود را دارد که دولت دست نشانده شان در کابل، هيچ دسترسي اي بدان ندارد؛ در اين زندان ها، به اعتراف بعضي از منابع مطلع امريكايي و گزارشات سازمان هاي حقوق بشر مثل سازمان عفو بين الملل ... ، عين همان وقايعي بدست امريكايي انجام يافته و ميبايد که در زندان ابوغريب عراق؛ ارتش امريكا که خير، حتي افراد غير نظامي امريكايي ، زندان هاي متعلق به خود شانرا در افغانستان دارند که در آن به اعمال شکنجه و هتك حرمت مشغول ميباشند!!!

البته از زندان هاي خصوصي و جنايات اين افراد، بنا به اظهارات خود شان و اسنادي که ارائه نموده اند، هم وزارت دفاع امريكا، و هم دولت دست نشانده کابل - از شخص کرزي گرفته تا وزراي کابينه اش - همه کاملا آگاه بوده اند، و بقول وزير آموزش و پرورش دولت دست نشانده، اين افراد در گذشته هم، در جهاد شان دخالت داشته و با تمامي رهبران مجاهدين، دوستي و مراوداتي داشته اند!!!

پس آيا بي آبرويي، جنايت، وطنفروشي و خيانت ملي مگر شاخ و دم دارد؟ و آيا استناد به رأي سازمان ملل براي توجيه اشغال افغانستان، خواهد توانست همچو جناياتي را هم، توجيه کند؟ ...

بارها و بارها اتفاق افتاده است که طي عمليات نظامي گويا ضد تروريستي، زندگي و هستي مردم بي پناه و آبادي هاي کشور، بدست اشغالگران امريكايي ب خاک و خون يکسان شده ، طوریکه بيشترين قربانيان اين جنايات را هم، اکثرا کودکان، زنان و کهنسالان تشکيل داده اند؛ حتي مراسم شادي و سوگواري مردم بي پناه ما از شر چنين حملات جنايتکارانه سادپستي که منجر به کشتار هاي جمعي گرديده است، درامان نبوده است! اما در همه همچو مواردی، دولت دست نشانده کابل، براي اغواي اذهان عمومي، کميسيون هاي تحقيق و بررسي!!! را فراخوانده که از نتايج شان هم، کسي هيچگاهي چيزي نشنیده

است! اما تا جاییکه به تحقیقات توسط خود امریکایی ها ارتباط میگیرد - البته زمانیکه حادثه بگونه ای به اطلاع عمومی رسیده باشد - اینک به يك مثال عملي آن در اینجا بمثابة مشت نمونه خروار بسنده میکنیم که نتیجه تحقیق، بتازگی رسماً اعلام یافته است:

طی یکی از حملات نظامی امریکایی های اشغالگر در يك منطقه مسکونی در جنوب کشور، هشت کودک جان خود را از دست میدهند! امریکایی ها که بخاطر فریب افکار عمومی، پیرامون این مسئله يك دادگاه نمایشی نظامی را فراخوانده بودند، به این نتیجه می رسند که در کشتار این کودکان، قوای اشغالگر شان قصوري نداشته ، چون آنها با این گمان که در خانه مسکونی مورد اصابت راکت های امریکایی، تروریست ها کمین کرده اند، بدانجا حمله نموده بودند!!!

وحشتناکتر از حکم دادگاه امریکایی پیرامون يك جنایت ضد بشري، که خبر آن در همین اواخر توسط رادیوی بي. بي. سي پخش گردید، اظهار نظر يك روشنفکر وطنفروش افغان پیرامون همین حکم میباشد که طی يك مصاحبه با بي. بي. سي بعمل آمد. وي در این مصاحبه، ضمن اینکه بدرستی، حکم صادره توسط دادگاه امریکایی را ، بدلیل اینکه دادگاه مزبور بیطرف نمی باشد، غیر قابل پذیرش ارزیابی مینماید، علاوه میکند که **"امریکایی ها در عملکرد های شان در افغانستان، اقلاً باید ظاهر سازی نمایند، زیرا بسیاری ها آنها را متجاوز و اشغالگر دانسته و دولت کابل را هم، يك دولت دست نشانده می دانند"** ترجمه این اظهار نظر به زبان آدمی چنین خواهد بود:

یعنی اشکالی ندارد که اشغالگران امریکایی و متحدین شان به کشتار حتی کودکان معصوم و بی پناه مبادرت میورزند؛ مسئله بر سر اینست که آنها بخاطر جنایتي که انجام میدهند، حد اقل باید اظهار ندامت، ابراز تأسف ... یعنی **ظاهر سازی** نمایند!!! چون بعضی ها آنها را اشغالگر میگویند! توگویی که با ظاهر سازی ها، جنایات شان کم رنگ میشود، همانطوریکه از نظر اینان، اشغال کشور هم، با استناد به تأییدیه سازمان ملل، به يك امر موجه و قابل قبول مبدل گردیده است، و بعضی ها بنابراین، بناحق از مسئله اشغال، حرف می زنند!

البته همین قماش روشنفکران وطنفروش و خادم امپریالیسم هستند که توسط آژانس های سیاسی - ایدئولوژیک امپریالیستی از قبیل بي. بي. سي، صدای امریکا و ... بخدمت گرفته شده و بازار خود فروشی شان پر رونق گردیده است؛ همین ها میباشند که بر اساس يك پروژه دقیقاً طراحی شده و نقشه مند امپریالیستی، کار وطنفروشان بر سراقندار در کابل را دنبال نموده و زیر القاب دلخوش کن اهدایی توسط رسانه های خبری امپریالیستی بعنوان سیاسی، حقوقدان، اهل نظر... به نفع امپریالیسم تبلیغ می نمایند، و از آنجمله میباشد تبلیغات پیرامون مشروعیت تجاوز به افغانستان و اشغال کشور!

بهرحال آفتاب را نمی شود با دو انگشت پنهان ساخت؛ واقعیت عینی افغانستان بمثابة يك کشور اشغال شده، مسئله ای نیست که بتوان آنرا با تبلیغات عوامفریب امپریالیست ها و مرتجعین خادم ایشان پوشیده نگهداشته و یا توجیه کرد. سلطه مستقیم اشغالگران را در تمامی عرصه های نظامی، سیاسی، اقتصادی، مالی، امنیتی، حقوقی، فرهنگی... نمیتوان به هیچ عنوانی انکار نمود. بر زمینه همین تهاجم نظامی و اشغال کشور بود که

امپریالیست ها بر مقدرات ملت، تسلط مستقیم یافتند؛ آنها دولت دست نشانده کابل را با پیش کشیدن پای سازمان ملل، و بالآخره با چاشنی لویه جرگه ها، بر گرده مردم افغانستان تحمیل نمودند. در همان کنفرانس بن بود که لیست اعضای کابینه این دولت به ریاست حامد کرزی، توسط امریکایی ها به سازمان ملل ارائه گردیده و به تصویب رسید. امریکایی ها، حامد کرزی را بقول منابع خبری در آنزمان از جمله بی. بی. سی که توسط خود مقامات امریکایی هم تأیید شده است، یک هفته قبل از سقوط طالبان، با هلیکوپتر گویا به ارزگان پیاده نموده بودند! همانطوریکه شوروی ها ببرک کارمل را سوار برتانک، از تاجیکستان به کابل بردند! امریکایی ها رهبران ائتلاف شمال را که در جریان تهاجم نظامی به افغانستان، نقش جاده صاف کن های ارتش اشغالگر را ایفا نموده بودند، علاوه بر پرداخت میلیون ها دالر رشوه بخاطر چنین خوشخدمتی ای، همچنان به کابینه حامد کرزی وارد نموده و اسم آنرا یک کابینه مصلحتی گذاشتند! اعضای دیگر این کابینه هم در مجموع، افراد و عناصری میباشند که برای انجام چنین مهمی قبلاً توسط امریکایی ها و متحدین شان آماده دیده شده بودند!

همانطوریکه برای بقای دولت دست نشانده کابل، نیاز به قشون اشغالگر خارجی میباشد، از نظر امنیتی هم جان رهبران آن، بطور مثال شخص کرزی، مستقیماً به حضور و حراست مستقیم گارد ویژه امریکایی بستگی دارد؛ بدون موجودیت این قشون و گارد امنیتی، دولت دست نشانده نمی تواند از خودش و از حیات رهبرانش محافظت نماید، چه رسد به اینکه بتواند از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی بعنوان دو عنصر تبیین کننده استقلال و آزادی ملی دفاع نماید!

لافزنی ها و ژست های استقلالیت دولت دست نشانده کابل بنابراین، امری نیست که علیه آن، میبایست در اینجا استدلال نمود؛ حامد کرزی، چنانچه خواسته باشد، در حصار برج ها و دیوار های بلند ارگ ریاست جمهوری و در پناه گارد ویژه امریکایی، می تواند خودش را بعنوان آزاد ترین فرد روی زمین حساب نماید! با این وجود اما، افق و ساحه عمل این "آزادی" و قلمرو حقیقی "استقلالیت" وی، درست در همان حدی خواهد بود که گویا یک آدم اسیر سیاسی دربند در دخمه ها و سلول های زندان، احتمالاً از آن برخوردار گردد؛ با این تفاوت که روح سرکش و عصیانگر یک زندانی آزادمنش چه بسا انقلابی را هیچ سیاه چالی نمیتواند محبوس و مرعوب سازد، در حالیکه "آزادی" و "استقلالیت" کرزی و کرزی ها، حتی در خلوت همان حصار های بلند هم، مرهون اراده، هوس، مزاج و بالآخره مصلحت جویی های اربابان اشغالگر یا حتی سربازان حقیر شان میباشد!

از نظر مالی هم کفایت به ذکر همین نکته بسنده شود یعنی دولتی که معاش مسئولین و کارمندان - از بالایی ها تا سطوح پایینی - را منابع خارجی تأمین مینمایند، به کدام حق و معیاری میتواند ادعای استقلالیت کند؟!

اگر دیروز در شرایط اشغال نظامی توسط شوروی سوسیال امپریالیستی، مشاورین و متخصصین شوروی، بر تمامی امور دولتی - از ارتش تا پولیس، امور قضایی، استنتاج در زندان ها و شکنجه آزادیخواهان، اطلاعات، اداره، امور مالی، فرهنگی و... نظارت مستقیم

داشتند، امروزه جای شانرا مشاورین، متخصصین و شکنجه گران يك ائتلاف امپریالیستی و عمدتا امریکایی اشغال نموده اند!

اشغال و هاله سازمان ملل

در واقع بیهوده خواهد بود، چنانچه کوشیده شود بیش از این، برای اثبات وضعیت اشغالی کشور، سیاست ها و کارنامه های امپریالیستی در تمامی عرصه های حیات جامعه را پیگیری، و بر این مبنا، به حضور، نظارت و کنترل قوای اشغالگر بر سرنوشت ملت، استناد شود، زیرا واقعیت خشن آنقدر روشن و عریان میباشد که اصلا نیازی برای اینکار وجود ندارد. توجیحات اشغالگران و دست نشانندگان بومی شان هم نمی تواند موضوعی برای بحث و مناقشه باشد، زیرا هیچ کسی نمی گوید که دوغ من ترش است! چنانچه دیدیم، شوروی ها و به همینسان، خلقی ها و پرچمی ها هم، تهاجم و اشغال کشور را در آنزمان، بدلیل خود پسند خودشان توجیه مینمودند!

برعکس مهم آنست که دیده شود، يك تعداد از عناصر روشنفکر که به خصلت امپریالیست های اشغالگر، به سیاست ها و برنامه های امپریالیستی و به ماهیت مرتجعین دست نشانده بومی شان وقوف کامل داشته، و بالأخره به موقعیت مستعمره ای کشور هم اذعان دارند، ولی با این وجود، برای توجیه اشغال کشور، چنانچه گفته شد، به رأی سازمان ملل و شورای امنیت آن استناد مینمایند!!!

سازمان مللی که میخواهند آنرا به جهانیان، بمثابه ارگانی در جهت تأمین صلح، نظم، ثبات و امنیت جهانی و مرجعی عالی برای حفظ و صیانت عدالت و حقوق بشر و دیگر تضامین ملهم از اراده همگانی بشریت صلحدوست، مترقی و آزادیخواه جا زنند!!!

سازمان مللی که مدتهاست حتی همان الزامات تاریخی خودش را هم از دست داده و بنابراین نیاز به يك بازنگری و بازسازی بنیادین حق طلبانه، عدالت جویانه و واقعا دموکراتیکی دارد، که منافع اکثریت ملل مظلوم و تحت ستم جهان را، عملا در محراق توجه داشته، و در رابطه با روابط بین الدول هم، پنج اصل اساسی همزیستی مسالمت آمیز را مبنای فکر و عمل خود سازد.

واقعیت اینست که این سازمان در تمام دوران "جنگ سرد" تا ایندم همواره، از نظر ترکیب ارگانیک، مکانیسم ها و سیاست های عملی آشکار و نهانی، به نحوی غیر دموکراتیک و عمدتا در خدمت اهداف و منافع زورمندان امپریالیست و سوسیال امپریالیست، مورد بهره برداری قرار گرفته است.

عمق فاجعه زمانی بخوبی درك میگردد که دیده شود، امروز هم پس از پایان رسمی "جنگ سرد" بازهم کماکان، در عقب این نقاب مندرس تزویر، خواست اراده و منافع مشتکی از قدرت های زورگویی امپریالیستی قرار دارند که بر سرنوشت و مقدرات ملل تحت ستم جهان تصمیم میگیرند؛ چنانچه از این سازمان و منشورش و باقی ارزش ها و موازین متعارف بین

المللي از جمله حقوق بشر، بمثابة ابزاري براي اعمال سياست ها و برنامه هاي امپرياليستي در راستاي نيل به منافع عظمت طلبانه خویش استفاده مينمايند.

سياست يك بام و دو هواي حاكم بر عقل و هوش و پراتيك سازمان ملل و مواضع عملي اربابان امپرياليستش، به تنهائي موجب ميگردد تا هرگونه مشروعيت و از جمله اهرم هاي اصلي اين سازمان مثل صلح، امنيت، عدالت و حقوق بشر كه فلسفه وجودي اش بدان بنا مي يابد، فاقد يك اعتبار عملي تلقي شود، زيرا صلح، امنيت، عدالت و حقوق بشر... در گستره جهان متمدن كنوني، ارزش هاي جهانشمولي ميباشند كه نميتوان بدان، بسان سازمان ملل و امپرياليست هاي مسلط بر آن، برخوردی ارادي و دوگانه نمود!

بطور مثال، امپرياليست ها و سازمان ملل، اگر در مواردی - درست يا نادرست - براي بازرسى جنايت عليه بشریت، چنانچه در رابطه با وقایع يوغوسلاوي سابق و رخداد هاي خونين راوندا، دادگاه هاي بين المللي را راه اندازي مينمايند، اما در مواردی ديگر از جمله افغانستان، همان عاملين جنايت عليه بشریت را با صدها حيله، توطئه و تزوير ضدبشری، گهي بنام دولت با قاعده وسيع، و زماني از طريق لويه جرگه ها، برائت ميدهند!

با تدوين قانون اساسي بدست همان جنايتكاران و آدمكشان حرفه اي و گماردن شان بر اريکه قدرت سياسي، بازهم دست شانرا بر سرنوشت توده هاي مردم زجر كشيده كشور باز نگهميدارند! ...

كجاست آن مرجع تأمين حقوق بشر و كجاست آن مرجع كيفر خواست و آن دادگاه تأمين عدالت؟؟

اگر براي محاکمه - هرچند نیم بند - رهبران بارز نازی پس از پایان جنگ جهانی دوم، بخاطر جنايات شان عليه بشریت، دادگاه نورنبرگ را فرا ميخوانند؛ اگر بعضي از اين فاشيست ها ي جنايتكار را كه دهه هاي متمادي، در آرامش و بدون دردسر و بدور از چنگال عدالت، امرار حيات نموده و اينك به هر دليلي كه است، گهگاهي بطور گلچين و حتي غيابي، در اسرئيل و در ایتالیا... به پاي ميز محاکمه مي كشانند؛ هرگاه محاکمه رهبران آلمان دموکراتيك سابق و كارمندان سازمان اطلاعات آن پس از اعاده وحدت آلمان، هر چند با انگيزه هاي سياسي انتقامجويانه، حدود بيش از دوازده سال را بخود اختصاص ميدهد؛ اگر رهبر يوغوسلاوي سابق را بجرم جنايت عليه بشریت، نسل كشي و تصفيه قومي... در دادگاه بين المللي محاکمه مينمايند؛ و همينطور جنايتكاران جنگ هاي فرقه اي در راوندا را ... پس سوال اينست كه چرا خود سردمداران امپرياليست را بخاطر جنايت هاي شان كسي به پاي ميز محاکمه نمي كشانند؟!

چرا امريكايي ها از به رسميت شناختن چنين دادگاهي سرباز زده و واهمه دارند؟!

چرا رهبران دولت صهيونيستي اسرئيل و از جمله آريل شارون اين قاتل هزاران هزار مردم مظلوم و بي پناه فلسطين را، كسي جرأت نميکند كه به پاي ميز عدالت بكشانند؟!

چرا رهبران خلقي و پرچمي، رهبران جهادي و طالبان كه دست هاي شان بخون بيش از دو ميليون انسان بيگناه و آزاده افغانستان آلوده است، نه تنها كه بجرم جنايات بي شمار شان

عليه بشریت، در يك دادگاه عادلانه به محاکمه کشانیده نمی شوند، بلکه برعکس، ایشان را، چنانچه ملاحظه میشود، با نصب نمودن دوباره بر مسند قدرت سياسي، بازهم بر گرده مردم ستمدیده کشور تحميل مینمایند؟؟!!

اینست مضمون حقیقی عدالت خواهی و حقوق بشر امپریالیست ها و نهاد های خادم شان مثل سازمان ملل؛ نهادی که گویا کعبه آمال روشنفکران مورد نظر را تشکیل میدهد، روشنفکرانی که نه تنها حاضرند مرغ آرزوهای تا کنون به ثمر نرسیده خویش را در مدح و ستایش از آن، قربان نمایند، بلکه با توجیحات دهن پرکن به اصطلاح حقوقی خویش، هر رأی، تدبیر، توطئه و معامله گری این موسسات بر سرنوشت ملت را هم، مشروع، معتبر و قابل اتکا قلمداد مینمایند! و از این قبیل است توجیه "حقوقی" اینان پیرامون اشغال نظامی کشور بدست امپریالیست ها، زمانیکه بانگ می زنند که تهاجم امریکایی ها و متحدین امپریالیست شان به افغانستان، بنا به تأیید سازمان ملل صورت گرفته و بنابراین مشروع میباشد!!!

بگذریم از اینکه این قماش روشنفکران، مشروعیت تهاجم به افغانستان و عراق و اشغال شان یا عدم مشروعیت را، اساساً در تالار های توطئه سازمان ملل جستجو مینمایند، و نه در موج خروشان اعتراضات توده های میلیونی مردم در سراسر جهان، باید بگوییم که اینان هرچند به مسئله اشغال در حرف اذعان دارند، ولی همینکه برای ارزیابی این رویداد به رأی سازمان ملل استناد می نمایند، نشان میدهند که ایشان در واقعیت امر، به پدیده اشغال امپریالیستی بمثابة يك طرزالعمل مکانیکی و زودگذر ملهم از يك تصمیم و تجویز بوروکراتیک نگاه مینمایند و نه يك پدیده خشن سياسي دارای انگیزه ها، اهداف و نتایج ناگوار سياسي دوامدار بر سرنوشت يك ملت و توده های خلق! یعنی ایشان نشان میدهند که از درک عمق فاجعه سر در نمی آورند!

تلاش اینان برای توجیه تجاوز و اشغال، يك تلاش و نگرش کوتاه نظرانه پراگماتیستی و در نتیجه، تسلیم طلبانه میباشد؛ این نگرش، پدیده های عینی اجتماعی را مصلحت اندیشانه، فرصت طلبانه و بطور مجزا بررسی مینماید؛ از اینجاست که به مسئله تجاوز و اشغال هم، بدور از تحلیل خصلت کلی متجاوزین و اشغالگران و بدور از درک انگیزه های تهاجم و اشغال و شناخت اهداف شان، و بالأخره بدون در نظر داشت گذشته تاریخی شان، می نگرد!

بیهوده خواهد بود اگر بیش از این، وقت خود و خواننده را وقف بررسی توجیحات به اصطلاح حقوقی اما در واقع سياسي روشنفکران مورد نظر نماییم؛ همینقدر به این روشنفکران بگوییم که بهتر است یکبار، با بصیرت لازم و با وجدانی بیدار به کشور در بند کشیده خویش نظری بافکنند تا ببینند که بر زمین و فضا، در شهر و روستا، در کوه و بیابان ... عملاً کی ها حکمروایی دارند؟ ببینند که مردم بیگناه و بی پناه کشور، چه کودک، چه پیر و چه جوان، چه زن و چه مرد در همه جا و حتی در مراسم غم و شادی همواره قربانی تهاجم و اشغال میگردند! و معلوم نیست که تا چه زمانی این جنایات، هرچند اگر به نام سازمان ملل و به تأیید آن هم باشد، ادامه می یابند!

در مورد اسیران جنگی، نه کنوانسیون ژنیو و دیگر موازین شناخته شده بین المللی، بلکه **عدالت امریکایی** عنوان شده توسط آقای بوش در افغانستان و عراق و آنهم با به تیر و مسلسل بستن جمعی اسیران دست و پا و چشم بسته در زندان ها، در کانتینر ها، لاری ها یا کامیون ها تطبیق میگردد، ولی در این باره کسی رأی و مشوره سازمان ملل را جویا نمی شود، و روشنفکران ما هم سکوت اختیار نموده و دیگر به این سازمان استنادی هم نمی کنند!!!

از قتل، کشتار، شکنجه، هتک حرمت و تجاوز به عفت هر هموطن در زندان های خاص امریکایی های اشغالگر بطور مثال در قندهار و در بگرام، که بر وفق همان "عدالت امریکایی" اعلام شده توسط سردمداران سیاست امریکا، عملی گردیده، چنانچه هیچ مرجع حقوق بشر و از جمله همان سازمان ملل خدا بیامرز هم، بدان دسترسی ندارد، اگر چیزی نگوییم که گند و تعفن این جنایات بگونه زندان ابوغریب در عراق، مشام بشریت بیدار و مترقی در جهان را اذیت نموده است، حتی امروزه، چنانچه قبلا هم تذکار یافت، زندان های خاص متعلق به **افراد امریکایی** در افغانستان وجود دارند که در آن، شکنجه و اذیت و آزار شهروندان افغانستانی اعمال میگردد؟؟!!

مالکان امریکایی و در عین زمان دژخیمان این زندان ها، به رویت اسناد و اعتراف وزرای دولت دست نشانده کابل، از دوستان دیرینه رهبران جهادی - **همان جهاد اسلام امریکایی** - میباشند که اکنون هم در فیلم های تصویری در مجالس خاص با کرزی و وزرای کابینه اش ظاهر میگرددند!

آری، مالکان و دژخیمان این زندان ها در افغانستان (؟؟!!) همان شکارچیان انسان میباشند که با اطلاع وزارت دفاع امریکا - اگر نه به اجازه اش - و به یمن جوایز 20 تا 25 میلیون دلاری آقای بوش، برای شکار اشخاص مورد بازخواست عدالت امپریالیست ها، به کشور سرازیر گردیده اند!!!

باری، در اینجا صحبت از افغانستان اشغالی در قرن بیست و یکم میآید و نه از تکساس و مکسیکو قرون 18 و 19 که اوضاع و مناسبات زندگی در آنجا و از جمله شکار انسان را، فیلم های کاوبایی امریکایی با مباحث خاصی همواره تمثیل مینمایند!!!

برای اینکه بیش از این، سخن بدرازا نکشد، از روشنفکران سیاستمدار و نابغه در رشته حقوق بین الملل، باید پرسید که آیا رأی و تأیید سازمان ملل مورد اعتماد و ستایش شان، میتواند بر همه این جنایاتی که شمه ای از آن، در اینجا بازگو شد، مهر مشروعیت زند؟!

چنانچه در پاسخ به این سوال، بازهم اشکالی وجود داشته باشد، بهتر است بروند و جواب آنرا از هزاران هزار قربانی بیگناه تهاجم و اشغال امپریالیستی و از خانواده های مظلوم شان در افغانستان و عراق جویا شوند، نه از سازمان ملل و اربابان امپریالیستش! ورنه همان حکایت طعنه آمیز روباه و دم آن بمیان خواهد آمد.

امپریالیست ها بعضا برای توجیه و مشروعیت بخشیدن به جنگ، تجاوز و اشغالگری شان، از دم خویش، یعنی از سازمان ملل مدد می جویند؛ در مواردی هم که بنا به دلایلی، و از

جمله بدلیل تضاد های درون امپریالیستی، موفق به اینکار نشده و یا اصلاً نخواهند بدان متوسل گردند، پراگماتیسم برگزیده خویش مبني بر بکارگیری سیاست خودسرانه در راستای تحقق اهداف و برنامه های امپریالیستی شانرا، معیار مشروعیت هر جنایت، تجاوز و اشغالگری دانسته و در نتیجه، نه به سازمان ملل و هیچ بشریتی، ارزش و اعتباری قایل نمی گردند. بطور مثال تهاجم به عراق و آنهم در تخالف با رأی سازمان ملل، نمونه گویای این مدعا میباشد.

نتجه منطقی ایرا که از همین نمونه عراق هم، میتوان استخراج کرد، اینست که حتی اگر سازمان ملل به تهاجم امریکایی ها و متحدین امپریالیست شان به افغانستان، رأی نمی داد، بازهم آنها ، همانطوریکه در عراق مشاهده نمودیم، به افغانستان تجاوز و آنرا اشغال مینمودند، زیرا استراتژی کنونی منطقه ای و اهداف غارتگرانه و توسعه طلبانه شان، آنها را به اینکار وادار می نمود؛ بر اساس افشاگری های خود منابع امریکایی، برنامه تهاجم به افغانستان هم خیلی قبل از وقایع 11 سپتامبر، مورد بررسی بوده است. در زمان کلنتون هم، آنها با شلیک راکت و آنهم بدون رأی یا تأیید علنی سازمان ملل، به حریم افغانستان تهاجم نمودند. آیا همه این موارد که مثال های آن در رابطه با کشور های دیگر جهان، فراوان میباشد، برای متقاعد ساختن حقوق دانان نابغه کافی نمی باشند تا در پرتو آن و بمدد عقل، بصیرت و وجدانی بیدار، واقعیت عینی و خشن ، مصیبت ها و نتایج حاصل از اشغال کشور بدست قوای متحده امپریالیستی به زعامت امریکا را تشخیص، و بنابراین از توجیه این فاجعه رسوا، و آنهم به استناد رأی و تأیید نهادهای امر به معروف و نهی از منکر مثل سازمان ملل، خود داری نمایند؟ نکند که در کفش اینان هم، ریگی گیر کرده باشد!

